

طبیعت در شعر فروغ فرخزاد؛ از انس و همخوابگی با شعر تا حلول

عنایت‌اله دارائی^۱

عفت نجارنوبری^۲

چکیده

پیشینه جلوه‌گری طبیعت در ادب فارسی، به‌درازای تاریخ ادبیات است. از قرن بیستم میلادی، دیدگاه انسان به طبیعت دگرگون شد که ظهور زیست‌بوم‌گرایی (Ecologism) و به‌تبع آن، شکل‌گیری «نقد بوم‌گرا» (Ecocriticism) را در پی داشت. در این نقد، رابطه ادبیات و محیط‌زیست بررسی می‌شود. هدف این پژوهش، بررسی چگونگی بازنمایی طبیعت در شعر فروغ فرخزاد است؛ اینکه پدیده‌های خوشایند یا ناخوشایند طبیعت و همچنین بازنمایی جنسیت‌محور طبیعت در شعر او چگونه است؟ روش پژوهش، آمیخته‌ای از نقد بوم‌گرا و بلاغت است. نمود طبیعت در دو دوره شعر فروغ متفاوت است. در دوره اول (اسیر، دیوار، عصیان) او از بیرون به طبیعت می‌نگرد (به‌صورت تشبیه و استعاره و به‌ندرت جاندارانگاری و نماد). در دوره دوم (تولد دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد) طبیعت، نمادین و جاندار است. فروغ به همذات‌پنداری با طبیعت می‌رسد و دستانش را در باغچه می‌کارد. پدیده‌های خوشایند طبیعی در شعر فروغ، نشانگر آرمان‌های والای انسان هستند؛ مانند آسمان و ستاره‌ها (برتری و آگاهی)، پرندگان (رهایی و شادی)، زمین و رویدنی‌ها (باروری و خرمی)، آب و باران (پاکی و لطافت) و آتش (عشق و شور). در شعر او، لجنزار، سنگلاخ، سنگ (بی‌عاطفگی)، شب، مار، کلاغ (ملامتگر و سخن‌چین) و باد (مرگ و نیستی) به‌صورت نامطلوب بازنمایی شده است. فروغ، فرهنگ تاریخی و اسطوره‌ای مردسالار را بازتولید می‌کند. او مرد را همانند آسمان، ماه، خورشید و باران به‌گونه‌ای والا، نورانی، گرم، فعال، پاک و پالاینده بازنمایی می‌کند؛ درحالی‌که زن را به‌سان پرنده، زمین، کشتزار، شبنم، سنگلاخ و لجنزار به‌صورتی کوچک، ضعیف، پذیرنده و آلوده نمایانده است. اشعار فروغ مخالف دیدگاه فمینیست‌هاست.

کلیدواژه‌ها: فروغ فرخزاد، طبیعت، نقد بوم‌گرا، جنسیت، نماد، جاندارانگاری، همذات‌پنداری.

۱- دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه علامه طباطبائی. enayatdaraei@gmail.com

۲- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب (نویسنده مسئول).

enajarnobari@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۳/۳ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۶/۶

۱. مقدمه

نویسندگان و شاعران ملل گوناگون، در آثار ادبی خود از طبیعت در ساخت توصیفات و تصاویر بهره برده‌اند. طبیعت، کارمایه‌ای سودمند در دست آنان بوده است تا بتوانند اندیشه‌ها و احساسات و عواطف درونی خود را بیان نمایند. مظاهر طبیعت، یاری‌رسان و الهام‌بخش هنرمندان بوده است؛ هنرمندانی که خود متعلق به همین طبیعت بوده‌اند؛ گویی اعضای از طبیعت، دستگیر عضوی دیگر از آن شده است.

طبیعت در ادبیات، ظهور و بروز دیرینه‌ای دارد. «پیشینه وصف و بازنمود طبیعت در ادبیات به دیرینگی خود ادبیات است... اسطوره‌های یونانی و رومی هم با طبیعت پیوندی ناگسستنی دارند. ژئوس یا ژوپتر ایزد آسمان، باران و رعد است؛ پوسایدن یا نپتیون فرمانروای دریاست و آرتیمیس یا دایانا ایزدبانوی وحوش. به علاوه، بسیاری از پریان، ایزدان آب‌ها و ایزدان زمین رابطه‌ای بسیار نزدیک با طبیعت دارند» (ذکاوت، ۱۳۹۰: ۶۷۹). در اساطیر ایرانی نیز مظاهر طبیعت جایگاه ویژه‌ای دارد. ایزدان و ایزدبانوان، پیوند نزدیکی با طبیعت دارند. بهمن، موکل و پشتیبان حیوانات سودمند در جهان است. آناهید، ایزدبانوی آب و رطوبت و «تیشتر» ایزد باران و آب و باروری است. جالب اینکه دیوان یا با طبیعت هیچ رابطه‌ای ندارند یا ویرانگر و متعارض آن هستند (همان: ۶۷۸-۶۸۰).

در ادبیات فارسی، طبیعت کارکرد چشمگیری داشته است. از قرن سوم هجری تا کنون، شاعران و نویسندگان به صورت توصیفات هنری و زیبا و نیز در ساخت تشبیهات، استعارات، نمادها و نظایر آن، به طبیعت توجه خاصی داشته‌اند. حضور طبیعت در ادب فارسی، در همه انواع آن مانند حماسی، غنائی (عاشقانه و عارفانه) و غیره، کمابیش دیده می‌شود.

از سوی دیگر، از قرن بیستم میلادی، در پی تأثیرات منفی صنایع گوناگون بر محیط‌زیست، نوع نگاه انسان به طبیعت دگرگون گشت. این تحول تحت عنوان زیست‌بوم‌گرایی (Ecologism) مطرح شد. زیست‌بوم‌گرایی «در درجه اول با تغییری اساسی در رابطه بین انسان‌ها و طبیعت سروکار دارد به گونه‌ای که انسان‌ها دیگر نه «ارباب» دنیای طبیعی، بلکه شرکای دیگر موجودات زنده باشند. این نظرگاه دربرگیرنده تغییرهایی در سازمان زندگی بشر هم هست» (کینی، ۱۳۸۵: ۲۷۶). این ایدئولوژی، انواع گوناگونی پیدا کرد و نظریات فراوانی در این زمینه مطرح شد. «نزد محیط‌زیست‌گرایان عمقی، زیست‌بوم‌گرایی دربرگیرنده گسستی از همه آن سنت‌های فکری است که رفاه انسان را مهم‌تر از

طبیعت در شعر فروغ فرخزاد از انس و بنوایی با شعر تا حلول ۱۱۹۱۱۱

سرنوشت دیگر انواع و اندام‌واره‌ها می‌دانند. این سنت‌ها که انسان را به حدی فراتر از دیگر انواع می‌رساند، قادر به درک اهمیت زندگی هماهنگ با طبیعت نیست. «خود» فردی و توانایی ما برای آزادی بستگی به روندی از همذات‌شدن با نیروهای بیرونی، به خصوص با دنیای طبیعی، دارد که تا حد امکان گسترده است» (همان: ۳۰۱).

زیست‌بوم‌گرایی، وارد مباحث ادبی شد و منجر به شکل‌گیری «نقد بوم‌گرا» (Ecocriticism) گردید. این اصطلاح در زبان فارسی به «بوم‌نقد» و «نقد زیست‌محیطی» نیز ترجمه شده است. «اصطلاح نقد بوم‌گرا در سال ۱۹۷۸م توسط ویلیام روکرت (William Rueckert) ابداع شد. این رویکرد به آثار ادبی به‌ویژه پس از نشست سالانه ادبیات و محیط‌زیست در سال ۱۹۹۲م در آمریکا و تشکیل انجمن جدیدی برای مطالعه ادبیات و محیط‌زیست (ASLE) مورد توجه واقع شد. اعضای این انجمن توانستند در سال ۱۹۹۳م مجله جدیدی با عنوان مطالعات میان‌رشته‌ای در ادبیات و محیط‌زیست (ISLE) منتشر کنند» (پارساپور، ۱۳۹۱: ۸).

«اکوکریتیسیم در گسترده‌ترین معنای آن بررسی رابطه میان ادبیات و محیط‌زیست یا به بیان دیگر، بررسی «رابطه میان امر انسانی و غیرانسانی» است. منتقدان زیست‌محیطی، هدف عمده خود را از میان بردن تقابل انسان/طبیعت یا فرهنگ/طبیعت می‌دانند و بر آنند که نگاه انسانمدارانه به جهان مهم‌ترین دلیل ایجاد بحران‌های زیست‌محیطی است» (عمارتی‌مقدم، ۱۳۸۷: ۱۹۶).

«نقد بوم‌گرا به تأثیر رویکردهای جنسیتی، نژادی، فرهنگی، دینی و فلسفی بر چگونگی ارتباط انسان با طبیعت در آثار ادبی می‌پردازد. برای مثال، درباره نگاه جنسیتی به طبیعت در ادبیات می‌بینیم که به دنبال آرایه انسان‌پنداری یا تشخیص در متون ادبی معمولاً، جنسیتی نیز برای پدیده‌های طبیعی قائل می‌شوند» (پارساپور، ۱۳۹۱: ۱۸). «اینکه کدام موتیف‌های زیست‌محیطی برگزیده و چگونه بازنمایانده می‌شوند، از دل مشغولی‌های اساسی بوم‌نقد است» (ذکاوت، ۱۳۹۰: ۶۸۸).

«نقد بوم‌گرا ارتباط میان ادبیات و محیط‌زیست است. این ارتباط از هر دو سو درخور بحث و بررسی است. از سویی می‌توان آثار ادبی را با ملاحظات زیست‌محیطی بازخوانی کرد و به نقد آن پرداخت و از سوی دیگر می‌توان براساس نگرش فرهنگی و فکری - که در آثار ادبی وجود دارد - به محیط‌زیست نگریست. در واقع، نقد بوم‌گرایی هر اثر ادبی با دو سؤال مهم روبه‌روست:

۱. محیط‌زیست و طبیعت چه نقش یا نقش‌هایی در شکل‌گیری اثر ادبی دارند؟
 ۲. هر اثر ادبی چه دیدگاه و رویکردی نسبت به محیط‌زیست دارد؛ به عبارتی، محیط‌زیست در اثر ادبی چگونه منعکس شده است؟» (پارساپور، ۱۳۹۱: ۲۱).
- از جمله شاعران مشهور دوره معاصر ایران که طبیعت جلوه‌ای ویژه و پرکاربرد در اشعار او دارد، فروغ فرخزاد است. شعر فروغ از آغاز تا پایان، با طبیعت آمیخته است. هدف این پژوهش، بررسی چگونگی بازنمایی و کارکرد طبیعت در شعر فرخزاد است. وجوه مطلوب و مثبت طبیعت و همچنین جنبه‌های ناخوشایند و منفی آن در شعر فروغ چگونه است؟ رابطه انسان و طبیعت در شعر فروغ چگونه است؟ بازنمایی جنسیت‌محور (زنانگی و مردانگی) طبیعت در شعر فروغ به چه صورتی است؟ طبیعت چگونه هویت‌های جنسی را بازنمایی می‌کند؟ بازنمایی طبیعت در شعر فروغ با ادبیات سنتی چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد؟ کدام مظاهر طبیعت در شعر فروغ برجسته شده است؟
- طبیعت کارکرد گسترده‌ای در شعر فارسی دارد. شناخت جلوه‌های بازنمایی طبیعت، راه را برای شناخت و درک بهتر شعر فارسی به‌ویژه در دوره معاصر هموار می‌سازد. از این طریق می‌توان دست به سنجش و مقایسه شعر سنتی با شعر معاصر زد و همسانی‌ها و ناهمسانی‌های آن‌ها را واکاوی کرد. اینکه در کنار دیگر دگرگونی‌ها ایجاد شده در شعر معاصر (از نظر ساختار و محتوا)، نحوه بازنمایی طبیعت دچار چه تحولاتی شده است.
- نظریه پردازان نقد بوم‌گرا، در بُعد روش‌شناسی، بهره‌گیری از علم بلاغت را توصیه کرده و خود نیز آن را به کار گرفته‌اند. «مطالعه بدیعی یکی از روش‌های بوم‌نقد است. در این روش، علم بدیعی و بررسی صنایع ادبی در کانون توجه قرار دارد. گرارد ساختار مطالعه خود را در کتاب بوم‌نقد بر پایه علم بدیعی استوار کرده است. او فصول کتاب را بر اساس آنچه «استعاراتی در مقیاس بزرگ» می‌خواند، تقسیم کرده که عبارت است از: ادبیات شبانی، حیات وحش، آخرالزمان، ما و حیوانات» (ذکاوت، ۱۳۹۰: ۶۹۵). روش این پژوهش، آمیخته‌ای از نقد بوم‌گرا و علم بلاغت است. با استفاده از نظریات نقد نام‌برده و مباحث بلاغت مانند تشبیه، استعاره، نماد و مانند آن، اشعار فروغ فرخزاد بررسی می‌شود. با وجود پژوهش‌های فراوان درباره شعر فروغ فرخزاد، تا کنون اشعار او با این رویکرد مورد تحلیل قرار نگرفته است.

طبیعت در شعر فروغ فرخزاد از انس و بنوایی با شعر تا حلول ۱۳۱۱

فروغ فرخزاد در پانزدهم دی ماه ۱۳۱۳ در تهران متولد شد. پدرش، محمد فرخزاد، سرهنگ ارتش بود. مادر او بتول وزیر تبار نام داشت. در سال ۱۳۲۹ با پرویز شاپور، کاریکلماتور معروف ایران، ازدواج کرد. در سال ۱۳۳۰ پسری به دنیا آورد که نام او را کامیار گذاشت. در سال ۱۳۳۱ در هجده سالگی اولین مجموعه شعر خود را با عنوان «اسیر» منتشر کرد. در سال ۱۳۳۲ به همراه همسرش به اهواز سفر کرد. در سال بعد، اختلاف او با شوهرش تشدید گردید و در سال ۱۳۳۴ از وی جدا شد. مجموعه شعر «دیوار» را در سال ۱۳۳۵ منتشر ساخت. در همین سال به ایتالیا و سپس آلمان مسافرت کرد که چهارده ماه به درازا کشید. در سال ۱۳۳۶ مجموعه شعر «عصیان» را به چاپ رساند. در سال ۱۳۳۷ به استخدام «سازمان فیلم گلستان» به عنوان ماشین نویس و مسئول بایگانی درآمد. فیلم «خانه سیاه است» را در سال ۱۳۴۱ ساخت. مجموعه «تولدی دیگر» را در سال ۱۳۴۲ منتشر کرد. او سرانجام در ۲۴ بهمن ۱۳۴۵ در ۳۲ سالگی بر اثر سانحه رانندگی در گذشت. او را در گورستان ظهیرالدوله به خاک سپردند (مرادی کوچی، ۱۳۷۹: ۱۳-۱۹). مجموعه شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» که پیشتر در نشریه‌های آن زمان به چاپ رسیده بود، پس از مرگ او تدوین و منتشر شد. فروغ در سیزده و چهارده سالگی غزل‌هایی را سروده بود که امکان نیافت آن‌ها را منتشر کند و خودش بعدها از این بابت اظهار رضایت و خرسندی کرده بود (همان: ۱۹۸).

بیشتر منتقدان، اشعار فرخزاد را به نوعی زندگی‌نامه خود او دانسته‌اند. او بسیاری از مسائل شخصی خود را وارد شعرش کرده است. وی در گفت‌وگو با حسن هنرمندی می‌گوید: «شعر، اصلاً جزئی از زندگی است و هرگز نمی‌تواند جدا از زندگی و خارج از دایره نفوذ تأثیراتی باشد که زندگی واقعی به آدم می‌دهد. زندگی معنوی، حتی زندگی مادی را هم می‌شود کاملاً با «دیدنی شاعرانه» نگاه کرد» (سیاهپوش، ۱۳۷۶: ۱۵۱). وی همچنین در گفت‌وگو با ایرج گرگین می‌گوید: «من فکر می‌کنم، کار هنری یک جور بیان کردن مجدد زندگی است و زندگی هم چیزی است که یک ماهیت متغیر دارد» (همان: ۱۴۱). «تمام شعر فروغ تجارب شخصی است؛ یعنی ممکن است در یک شعر فروغ، ده لحظه خصوصی تصویر شده باشد که حتی یکی از این لحظه‌ها در مجموعه شعر شاعران عهد قاجار وجود ندارد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۲۳).

۲. طبیعت در شعر فروغ فرخزاد

به طور طبیعی هیچ شاعری را نمی توان یافت که جمله اشعار او از آغاز تا پایان دوره شاعری اش یکنواخت باشد. آغاز کار یک شاعر، با ناپختگی همراه است. با گذشت زمان و به یاری کسب تجارب گوناگون است که یک شاعر به کمال و پختگی در شعر دست می یابد. اشعار فروغ نیز این گونه است؛ یعنی اشعار سست و پخته هر دو در آثار او وجود دارد. «دو دوره ای بودن زندگی فروغ، قولی است که جملگی برآند. اسیر، دیوار و عصیان مربوط به دوره نخست شاعری وی می شود و تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، محصول دوره دوم شاعری اش است. خود او در مصاحبه ای، به این دو دوره اشاره می کند: "من متأسفم کتاب های اسیر، دیوار و عصیان را بیرون داده ام. افسوس می خورم که من چرا این شروع را با تولدی دیگر شروع نکرده ام... در اسیر، دیوار و عصیان من فقط یک بیان کننده ساده از دنیای بیرونی بوده ام. در آن زمان شعر هنوز در من حلول نکرده بود بلکه با من همخوابه بود" (زرقانی، ۱۳۹۰: ۲۴۵). البته باید توجه داشت که اگر شعر با فروغ همخوابه نمی شد، هرگز در او حلول نمی کرد. در واقع شعرهای نخستین شاعر یک نوع تمرین شاعری برای سرودن شعرهای قوی و سنجیده و پخته است. شاید بتوان گفت هیچ شاعری یک باره شروع به سرودن شعر عالی نکرده است.

در دوره نخستین شعرهای فروغ فردی تر هستند. «دیوار تصویری از تجربه های خصوصی زنی است که در خلوت خویش، ساده و صمیمی، با خود و با مخاطبی که در شرایط زندگی و تجربه های عشق او شریک است حرف زده و درد دل می کند» (پورشهرام، ۱۳۸۷: ۹۹).

درواقع دو دوره ای بودن شعر فروغ معلول عوامل فراوانی است که یکی از آن ها دو دوره ای بودن زندگی اوست. عوامل اجتماعی و سیاسی، آشنایی بیشتر او با شاعران و هنرمندان و انجام کارهای هنری دیگر مانند ساخت فیلم و نقاشی از دیگر عوامل مهم در تحول شعر اوست. به هر حال آوازه فروغ مرهون دوره دوم شاعری اوست.

از جمله ویژگی های شعر فروغ، ظهور طبیعت با تمام مظاهرش در آن است. فروغ توجه ویژه ای به طبیعت دارد. او آگاهانه به سراغ طبیعت رفته و آن را وارد شعر خود ساخته است. فروغ می گوید: «من به دنیای اطرافم، به اشیاء اطرافم و خطوط اصلی این دنیا نگاه کردم، آن را کشف کردم. من به دنبال چیزی در درون خودم و در دنیای اطراف خودم هستم. همین طوری راه افتادم. مثل بچه ای که در یک

طبیعت در شعر فروغ فرخزاد از انس و بمخاکی با شعر تا حلول ۱۳۳۱

جنگل گم می شود به همه جا رفتم و در همه چیز خیره شدم و همه چیز جلبم کرد تا عاقبت به یک چشمه رسیدم و خودم را توی آن چشمه پیدا کردم، خودم که عبارت باشد از خودم و تمام تجربه های جنگل» (نقل شده در: شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۳۲).

از آنجا که شعر فروغ دو دوره دارد؛ در ادامه، بازنمایی و نمود طبیعت در این دو دوره بررسی می گردد. از این راه، می توان جلوه طبیعت در دو دوره شاعری او را مورد سنجش قرار داد.

۲-۱. طبیعت در دوره نخست شاعری فروغ

نگاه فروغ به طبیعت در دوره نخست شاعری اش، به طور کلی نگاهی ویژه و متمایز از دیگر شاعران نیست؛ بلکه او نیز مانند هر شاعر دیگری در ساخت تشبیه، استعاره، تشخیص و جاندارانگاری از آن استفاده می کند. البته منظور این نیست که کار او سراسر تقلید و تکرار است. در واقع او در چهارچوب صنایع ادبی مرسوم، از مظاهر طبیعت بهره می گیرد. به هر روی، او نیز دریافت و نگرش خاص خود را دارد. فروغ به طبیعت علاقه وافری دارد و در اشعار خود برای بیان حالات و روحیات و توصیفات از آن بهره می برد. طبیعت امری بیرونی است؛ فروغ می کوشد بدان نزدیک شود و با آن انس گیرد. نحوه کاربرد طبیعت در اشعار فروغ یکسان و یکدست نیست. گاه به صورت تشبیه های ساده و وصف های عادی و گاهی به گونه ای نمادین از طبیعت استفاده کرده است. در ادامه نمونه های از وجوه بلاغی طبیعت در شعر فروغ بررسی می گردد.

تشبیه:

فروغ در اشعار خود، از جلوه های طبیعت برای ساخت انواع تشبیه استفاده کرده است. شعر او در این دوره تشبیهات ساده ای دارد. او معشوق (مرد) را به آسمان و خود را به مرغی (پرنده ای) گرفتار تشبیه کرده است. کوچک بینی زن در برابر مرد مشهود است. آسمان و مرغ هر دو به گونه ای خوشایند بازنمایی شده اند:

تو را می خواهم و دانم که هرگز به کام دل در آغوشت نگیرم
تویی آن آسمان صاف و روشن من این کنج قفس مرغی اسیرم
(اسیر از مجموعه اسیر)

فروغ در جایی دیگر نیز خود را به مرغ تشبیه می کند:

منم آن مرغ، آن مرغی که دیری ست به سر اندیشه پرواز دارد
(عصیان از مجموعه اسیر)

در ادامه، فروغ شعر را به آسمان و گلشن تشبیه می‌کند؛ یعنی آسمان و گلشن را نیز اموری مطلوب می‌داند؛ زیرا شعر (مطلوب شاعر) را به آن‌ها تشبیه کرده است:

بیا بگشای در تا پر گشایم به سوی آسمان روشن شعر
اگر بگذاری ام پرواز کردن گلی خواهم شدن در گلشن شعر
(عصیان از مجموعه اسیر)

گاهی طبیعت، مشابه واقع می‌گردد. فروغ آسمان را در روشنی به دل تشبیه کرده است. چهار رکن تشبیه در شعر وجود دارد. خیال معشوق را به وسیله «تشبیه مضمَر» به جلوه‌های مهتاب مانند کرده است. در واقع همان گونه که آسمان به دلیل جلوه‌های مهتاب روشن و نورانی است، شاعر نیز به سبب پرتو خیال معشوق بیدار است:

آسمان همچو صفحه دل من روشن از جلوه‌های مهتاب است
امشب از خواب خوش گریزانم که خیال تو خوش تر از خواب است
(سپیده عشق از مجموعه دیوار)

فروغ در جاهای دیگر نیز معشوق (مرد) را به گونه‌ای خوشایند به ماه و خورشید تشبیه کرده است. در ضمن، چشم خود را نیز همانند سبزه‌زار دانسته است:

ای رهروان خسته چه می‌جوید در این غروب سرد ز احوالش
او شعله رمیده خورشید است بیهوده می‌دوید به دنبالش
او غنچه شکفته مهتاب است باید که موج نور بیفشاند
بر سبزه‌زار شب‌زده چشمی کاو را به خوابگاه گنه خواند
(شعله رمیده از مجموعه اسیر)

شاعر افزون بر تشبیه معشوق به ماه، عشق او را به پرتو مهتاب تشبیه می‌کند. فروغ همچنین عشق به معشوق را به باران و قلب خودش را به سنگلاخ تشبیه می‌کند. مهتاب و باران به گونه‌ای برتر و خوشایند و لجنزار و سنگلاخ به صورت نامطلوب و فرودست بازنمایی شده است:

عشق تو همچو پرتو مهتاب است تاییده بی‌خبر به لجنزاری

طبیعت در شعر فروغ فرخزاد از انس و بمخوابگی با شعر تا حلول ۱۲۵۱۱۱

بارانِ رحمتی ست که می‌بارد بر سنگلاخِ قلبِ گنه‌کاری
(هرجایی از مجموعه اسیر)

در مجموعه اسیر، واژگانی مانند شعله، آتش، شرر، سوزان، سوزنده، گرم، کاربرد فراوانی دارند. آن‌ها مطلوب شاعر هستند؛ زیرا عشق خود را به وسیله آن‌ها ابراز می‌نماید. فروغ عشق و شور و اشتیاق خود را به شعله سوزنده آتش تشبیه می‌کند:

ترسم این شعله سوزنده عشق آخر آتش فکند بر جان
(خاطرات از مجموعه اسیر)

اسماعیل نوری علا می‌گوید:

«فرخزاد در ابتدای راه شاعر عامی است، در خود نشسته است و جهان را در رابطه فیزیکی با خویش می‌یابد. آن قدر این جهان با او فاصله دارد که می‌تواند بین خویشتن و او تشبیه برقرار کند، و چه شیرین است راه آمدن از «من چون آسمانم» تا «من آسمانم»! به شعر «شب و هوس» از کتاب اسیر رو می‌کنیم:
در آسمان روشن چشمانش / بینم ستاره‌های تنها را...» (رک: مرادی کوچی، ۱۳۷۹: ۱۸۹).

فروغ، شب را به دیو سیاه تشبیه کرده است که نوعی تشبیه وهمی است. شب به گونه‌ای نامطلوب و منفی بازنمایی شده است. گویا منظور از شب و دیو سیاه، معشوق است؛ در این صورت، شب نمایان‌گر «مرد» به گونه‌ای ناخوشایند و هولناک است:

لای لای، ای پسر کوچک من دیده بر بند که شب آمده است
دیده بر بند که این دیو سیاه خون به کف، خنده به لب آمده است
(دیو شب از مجموعه اسیر)

تصویر منفی از شب در یک تشبیه دیگر نیز به چشم می‌خورد. هم شب و هم مار به گونه‌ای نامطلوب بازنمایی شده است:

شب می‌خزد چو مار سیاهی بر پرده‌های نازک رنگین
(دیر از مجموعه عصیان)

استعاره مصرحه:

فروغ گاه از مظاهر طبیعت جهت ساخت استعاره استفاده کرده است. در ابیات ذیل آفتاب بی‌غروب استعاره از عشق است. رابطه فروغ با همسرش در هنگام اقامت آن‌ها در جنوب (اهواز) تیره شده بود.

دیدم ای بس آفتابی را کاو پیاپی در غروب افسرد
آفتاب بی‌غروب من ای دریغا، در جنوب افسرد
(اندوه تنهایی از مجموعه اسیر)

خورشید در ابیات ذیل استعاره از معشوق (مرد) است. شاعر خود را نیز به شب‌نم تشبیه می‌کند. شب‌نم و خورشید به شکلی مطلوب بازنمایی شده‌اند؛ زیرا نمایانگر عاشق و معشوق هستند:

چرا؟... او شب‌نم پاکیزه‌ای بود که در دام گل خورشید افتاد
سحرگاهی چو خورشیدش برآمد به کام تشنه‌اش لغزید و جان داد
(افسانه تلخ از مجموعه اسیر)

استعاره مکنیه:

فروغ با استفاده از استعاره مکنیه، خود را به یک پرنده تشبیه کرده است:

در این فکرم که دستی پیش آید و من ناگه گشایم پر به سویت
(اسیر از مجموعه اسیر)

تشخیص یا جاندارانگاری:

فروغ ماه را جاندار انگاشته است. او قلب بی‌مهر معشوق را به سنگ تشبیه کرده است. سنگ به گونه‌ای منفی بازنمایی شده است:

آن ماه دیده است که من نرم کرده‌ام با جادوی محبت خود قلب سنگ او
آن ماه دیده است که لرزیده اشک شوق در آن دو چشم وحشی و بیگانه‌رنگ او
(یادی از گذشته از مجموعه اسیر)

فروغ، با نگاهی منفی، طبیعت را افسونکار می‌داند:

از چهره طبیعت افسونکار برستم ام دو چشم پر از غم را
تا ننگرد نگاه تب‌آلودم این جلوه‌های حسرت و ماتم را

طبیعت در شعر فروغ فرخزاد از انس و بمخوابگی با شعر تا حلول ۱۳۷۱

(پاییز از مجموعه اسیر)

فروغ پاییز را به صورت منفی مورد خطاب قرار داده است:

پاییز، ای مسافر خاک آلود در دامنت چه چیز نهان داری
جز برگ‌های مرده و خشکیده دیگر چه ثروتی به جهان داری؟
(پاییز از مجموعه اسیر)

در شعر فروغ شکوفه‌ای چشمانش را با ناز می‌گشاید. شکوفه، درخت، شاخه و کاکلی به گونه‌ای زیبا و دوست‌داشتنی توصیف شده‌اند:

بر شاخ نوجوان درختی شکوفه‌ای با ناز می‌گشود دو چشمان بسته را
می‌شست کاکلی به لب آب نقره فام آن بال‌های نازک زیبای خسته را
(دختر و بهار از مجموعه اسیر)

اسماعیل نوری علا می‌گوید: «در همین کتاب [اسیر] است که فرخزاد را جدا از طبیعت و نگرنده بر طبیعت می‌یابیم (مثل هر آدم عامی دیگر)» (نقل شده در: مرادی کوچی، ۱۳۷۹: ۱۸۹). البته طبیعت در دوره نخست شاعری فروغ، بی‌جان نیست. او طبیعت را جاندار می‌انگارد. او ستاره‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهد و آن‌ها را به گونه‌ای خوب و پاک و حتی برتر از انسان‌ها (ساکنان خاک) بازنمایی می‌کند:

ای ستاره‌ها مگر شما هم آگهید از دورویی و جفای ساکنان خاک
کاین چنین به قلب آسمان نهان شدید ای ستاره‌ها، ستاره‌های خوب و پاک
(ستاره‌ها از مجموعه اسیر)

او آسمان را جاندار و مطلوب توصیف کرده است:

آسمان می‌رود ز خویش برون دیگر او در جهان نمی‌گنجد
آه، گویی که این همه «آبی» در دل آسمان نمی‌گنجد
(جنون از مجموعه عصیان)

نمونه‌ای دیگر از طبیعت جاندار در ابیات ذیل مشاهده می‌شود:

شب به روی شیشه‌های تار می‌نشست آرام، چون خاکستری تبار

۱۳۸ // دو هفتاد و هشتاد و نهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ شماره پنجاه و سوم

باد نقش سایه‌ها را در حیاط خانه هر دم زیرورو می‌کرد پیچ نیلوفر چو دودی موج می‌زد بر سر دیوار
(خواب از مجموعه اسیر).

در ابیات ذیل، نیزار به صورت تیره، مهتاب به گونه‌ای دلسوز و مرغ به نوعی مظلوم بازنموده شده است:

نیزار خفته خامش و یک مرغ ناشناس هر دم ز عمق تیره آن ضجه می‌کشد
مهتاب می‌دود که ببیند در این میان مرغک میان پنجه و حشت چه می‌کشد
(اندوه از مجموعه اسیر)

رود کارون از رنج زیاد خود به خروش درآمده و موج‌های خسته فریاد برآورده‌اند. کارون و موج
مورد ترحم شاعر واقع شده‌اند:

شب‌ها چو در کناره نخلستان کارون ز رنج خود به خروش آید
فریادهای حسرت من گویی از موج‌های خسته به گوش آید
(شکوفه اندوه از مجموعه دیوار)

شاعر ضمن ایجاد حس آمیزی زیبا، آوازهای شاد طبیعت را از لبان معشوق می‌نوشد (می‌شنود). در
اینجا طبیعت مطلوب اوست:

آن شب من از لبان تو نوشیدم آوازهای شاد طبیعت را
(گره از مجموعه عصیان)

نماد:

«نمادگرایی در شعر فروغ در حقیقت از مجموعه تولدی دیگر و شعر «باد ما را خواهد برد» شروع می‌شود و در شعرهای بعدی به کمال می‌رسد. در دفترهای اسیر، دیوار و عصیان، هنوز اثری از نمادگرایی شاعر دیده نمی‌شود و آنچه هست تشبیه است و اندکی استعاره. اما در شعرهای مجموعه تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، فروغ بسیاری از عناصر و مظاهر طبیعت را به صورت نمادین در راستای بیان اندیشه‌هایش به کار می‌گیرد. در اشعار این دوره، عناصری چون جنگل، باد، باغچه، آب و... دیگر واژه‌های منفرد و تک بعدی، با معانی مشخص و صریح نیستند، بلکه دچار استحاله‌ای شده‌اند که آن‌ها را از وضعیتی تک بعدی به حوزه نمادینگی و تعدد معنایی و تفسیرپذیری کشانده است» (صادقی شهپر و جعفری، ۱۳۹۱: ۶۶).

طبیعت در شعر فروغ فرخزاد از انس و بنحوایی با شعر تا حلول ۱۳۹۱

سخن مذکور چندان درست نیست؛ زیرا در شعر دوره اول فروغ، علاوه بر تشبیه و استعاره، گاهی طبیعت نمادین می‌شود؛ در ابیات ذیل می‌توان گفت کاج کهنسال، نماد شاعر است و کلاغان نماد آدم‌های ملامتگر و سخن‌چین، پنجره نماد چشم و باران نماد اشک است:

لبریز گشت کاج کهنسال	از غار غار شوم کلاغان
رقصد به روی پنجره‌ها باز	ابریشم معطر باران
	(دیر از مجموعه عصیان)
اینجا، ستاره‌ها همه خاموشند	اینجا، فرشته‌ها، همه گریانند
اینجا، شکوفه‌های گل مریم	بی‌قدرتر ز خار بیابانند
اینجا نشسته بر سر هر راهی	دیو دروغ و ننگ و ریاکاری
در آسمان تیره نمی‌بینم	نوری ز صبح روشن بیداری
	(شعری برای تو از مجموعه عصیان)

شاید بتوان ستاره‌ها را نماد شادی و جنب‌وجوش دانست. فرشته‌ها و شکوفه‌ها شاید نمادی از انسان‌های پاک باشد. آسمان نماد زندگی شاعر یا جامعه او می‌تواند باشد. شعر فروغ چهارفصل است. تمام فصل‌ها در شعر او حضور دارند. او معمولاً با حالتی از یأس و ناامیدی از فصول سخن می‌راند:

مرگ من روزی فرا خواهد رسید	در بهاری روشن از امواج نور
در زمستانی غبار آلود و دور	یا خزان‌ی خالی از فریاد و شور
	(بعدها از مجموعه عصیان)

شاید بتوان گفت بهار و تابستان مربوط به گذشته فروغ، پاییز مربوط به وضعیت ملال‌انگیز کنونی او و زمستان مربوط به آینده او است که چیزی جز مرگ نیست:

کاش چون پاییز بودم کاش چون پاییز بودم	کاش چون پاییز بودم کاش چون پاییز بودم
برگ‌های آرزوهایم یکایک زرد می‌شد	آفتاب دیدگانم سرد می‌شد...
پیش رویم: چهره تلخ زمستانی	پشت سر: آشوب تابستان عشقی ناگهانی
سینه‌ام: منزلگه اندوه و درد و بدگمانی	کاش چون پاییز بودم کاش چون پاییز بودم
	(اندوه پرست از مجموعه دیوار)

۱۳۰ // دو فصلنامه مطالعات نقد ادبی / سال هفدهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ شماره پنجاه و سوم

فروغ در دوره اول شاعری اش حتی از این هم فراتر می رود و گونه ای از سیلان ذهن در برخورد با طبیعت در شعر او پدیدار می شود.

«این ذهن سیال، در بیان احساس ها، به رابطه «واقعی» کلمات کمتر فکر می کند. در واقع، برای گریز از کلیشه ها، راه دیگری جز خلق روابط تازه میان کلمات برای بیان احساس های تازه نیست:

گویی از پنجره ها روح نسیم دید اندوه من تنها را
ریخت بر گیسوی آشفته من عطر سوزان اقاقی ها را
(صدایی در شب، از مجموعه اسیر)

در شعر «دریایی» هم می توان فضای تازه ای که شاعر در جست و جوی کشف آن بود، باز یافت:

یک لحظه تمام آسمان را در هاله ای از بلور دیدم
خود را و تو را و زندگی را در دایره های نور دیدم

(دریایی، از مجموعه اسیر) (مشرف آزاد تهرانی، ۱۳۷۶: ۷۰)

۲-۲. طبیعت در دوره دوم شاعری فروغ

طبیعت در دوره دوم شاعری فروغ، به گونه ای دیگر پدیدار می شود؛ تشبیهات و استعاره ها کاهش می یابد؛ طبیعت بیش از پیش جاندار و نمادین می گردد؛ پدیده های نمادین در این دوره بسیار زیاد است. فروغ ارتباطی عمیق تری با طبیعت برقرار می کند. بعد از آن نگاه برون نگر به طبیعت در دوره اول، اکنون طبیعت در ذهن شاعر درونی شده است. در این دوره هنوز تشبیهاتی دیده می شود. فروغ معشوق را از لحاظ بی توجهی و بی عاطفگی به سنگ تشبیه می کند. باز نمایی منفی از سنگ در اینجا نیز مشهود است:

چون سنگ ها صدای مرا گوش می کنی سنگی و ناشنیده فراموش می کنی
(غزل از مجموعه تولدی دیگر)

فروغ، معشوق خود را به طبیعت قدرتمند و بی رحم تشبیه می کند که موجب شکست او می گردد:

معشوق من

همچون طبیعت

مفهوم ناگزیر صریحی دارد

او با شکست من

طبیعت در شعر فروغ فرخزاد از انس و بهنوایی با شعر تا حلول ۱۳۱۱

قانون صادقانه قدرت را

تأیید می کند (معشوق من از مجموعه تولدی دیگر).

«شعر فروغ فرخزاد، در «تولدی دیگر» بیش از هر شعر معاصر دیگر، تجربی است و خصوصی؛ به این معنا که فردی تجربیات و تأثرات خود را از زندگی و محیط طبیعت در دامن تصاویر شعری می ریزد. این تجربیات یا متعلق به گذشته‌ای نسبتاً دور (دوران کودکی) هستند و فرخزاد با درهم آمیختن و تلفیق آن خاطرات شعرش را می سازد؛ و یا مربوط به دوران حرکت از کودکی به سوی بلوغ هستند که فرخزاد، تصاویری روشن از آن دوران می دهد؛ و یا اینکه مربوط به زمان حال هستند، وضع کنونی خود شاعر، وضع مردم اطرافش و جهان محیطش. گاهی هر سه حالت در شعر فرخزاد در هم می آمیزند» (براهنی، ج ۲، ۱۳۷۱: ۱۰۴۵).

طبیعت جاندار و نمادین در دوره دوم شاعری فروغ، نمود چشمگیرتری دارد. طبیعت پربار، زیبا و دلپذیر، نماد روزهای خوش گذشته است:

آن روزها رفتند...

آن آسمان‌های پر از پولک

آن شاخساران پر از گیلاس (آن روزها از مجموعه تولدی دیگر).

باد، نماد مرگ و نیستی است که همه چیز را ویران می سازد و با خود می برد. باد به گونه‌ای منفی و برگ درختان به صورت مطلوب بازنمایی شده است:

در شب کوچک من، افسوس

باد با برگ درختان میعاد دارد

در شب کوچک من دلهره ویرانی است...

باد ما را خواهد برد

باد ما را خواهد برد (باد ما را خواهد برد از مجموعه تولدی دیگر).

فروغ در جایی دیگر، وجود خود را که گویی درخت کوچکی است، عاشق باد می داند:

درخت کوچک من

به باد عاشق بود

به باد بی سامان

کجاست خانه باد؟

کجاست خانه باد؟ (میان تاریکی از مجموعه تولدی دیگر).

گلی ترقی می گوید:

«در این مرحله [بعد از انتشار مجموعه تولدی دیگر] زبان شاعرانه فروغ به اوج کمال می رسد و نمادهایی که پیوسته تکرار می شوند عبارتند از پنجره و پرنده و آینه و نور و آسمان. اما باید به خاطر سپرد که میان پرنده و درخت تفاوتی آشکار است. پرنده نماد روح و جوهر روحانی است که در رابطه با معنویت آسمان و پدر است. درخت فرزند زمین است و ریشه در خاک دارد. تمام هستی او وابسته به مادر است» (رک: سیاهپوش، ۱۳۷۶: ۳۲).

شمیسا تابستان را در شعر فروغ، یادآور خاطره های خوش گذشته می داند (شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۰۲):

تنهاتر از یک برگ

با بار شادی های مهجورم

در آب های سبز تابستان

آرام می رانم

تا سرزمین مرگ (در آب های سبز تابستان از مجموعه تولدی دیگر).

فروغ، با ناامیدی از ابرهای سیاهی سخن می گوید که می خواهند روز میهمانی خورشید را تیره سازند؛ ابر سیاه و باد به صورتی مزاحم و ناپسند بازنمایی شده است. خورشید، مطبوع و خواستنی است:

ای یار، ای یگانه ترین یار

چه ابرهای سیاهی در انتظار روز میهمانی خورشیدند...

در کوچه باد می آید

این ابتدای ویرانی ست

آن روز هم که دست های تو ویران شدند باد می آمد (ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد از همین

مجموعه).

طبیعت در شعر فروغ فرخزاد از انس و محوایی با شعر تا حلول ۱۳۳۱

درواقع درخت و آب و آتش و خاک و باد و گنجشک و کیوتر و پرنده و درخت و باغچه و چمنزار و زمین و آسمان و ماه و ستاره و خورشید و روز و شب و دریا و اقیانوس و دیگر پدیده‌های طبیعت، همه و همه به صورت نمادین در شعر فرخزاد ظهور یافته‌اند. «در تولدی دیگر سردی، تاریکی، شب، سکوت، تنهایی، مرداب، مردگی و امثال آن‌ها نماد مظاهر نامطلوب و مورد انتقاد است و گرمی، روشنی، روز، فردا، گفتن و سرود، عشق، دریا، دریچه، باغ، چراغ، آب، آینه، سبزه، گل، باران، پرواز و نظایر آن‌ها نمودار امید و شور و نشاط و حرکت و بهبودست» (یوسفی، ۱۳۸۸: ۴۹۸).

فروغ شب را جاندار می‌انگارد و با «استعاره تهکمی» و به ریشخند آن را معصوم (در اصل ناپاک) می‌داند. شب ناپاک و گنه‌آلود است، زیرا تظاهر و فریبکاری و ریا را می‌پوشاند. ارواح بیدها (مقتولان بی‌گناه)، ارواح مهربان تبراها (استعاره تهکمی؛ قاتلان و پلیدان) را می‌بویند:

سلام ای شب معصوم!

سلام ای شبی که چشم‌های گرگ‌های بیابان را
به حفره‌های استخوانی ایمان و اعتماد بدل می‌کنی
و در کنار جویبارهای تو، ارواح بیدها

ارواح مهربان تبراها را می‌بویند (ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد از همین مجموعه).
در توضیح این بخش از شعر تولدی دیگر: «من در این آیه تو را/ به درخت و آب و آتش پیوند
زدم»، شمیسا می‌نویسد: «درخت و آب و آتش مظاهر مختلف زندگی هستند. درخت رشد و
سرسبزی، آب روشنایی و آتش عشق را به ذهن متبادر می‌کند» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۵۳).
«فروغ غالباً در طرح مسائل فردی خود و مسائل اجتماعی زبانی رمزی دارد... نمونه زبان سمبلیک

فروغ را در سطور زیر می‌توان مشاهده کرد:

به آفتاب سلامی دوباره خواهم داد
به جویباری که در من جاری بود
به ابرها که فکرهای طویل‌م بودند
به رشد دردناک سپیدارهای باغ که با من
از فصل‌های خشک گذر می‌کردند.

در این شعر، آفتاب امید و روشنی، جویبار حیاتی ضعیف و آرام و مترنم، ابرها افکار تاریک و ناامیدی و بدبینی و اندوه، سپیدار اندیشه حیات و ممت‌های پی‌درپی و فصل‌های خشک زندگی تهی و دشوار را به ذهن متبادر می‌کند» (همان: ۹۵-۹۶).

فروغ در این دوره انس بیشتری با طبیعت گرفته است و آن را وارد شعر و زندگی خود ساخته است. او خود را به مظاهر طبیعت تشبیه می‌کند. تن خود را مانند ساقه گیاهی می‌داند که باد و آفتاب و آب را می‌مکد که زندگی کند:

هرگز آرزو نکرده‌ام	یک ستاره در سراب آسمان شوم
یا چو روح برگزیدگان	هم‌نشین خامش فرشتگان شوم
هرگز از زمین جدا نبوده‌ام	با ستاره آشنا نبوده‌ام
روی خاک ایستاده‌ام	با تنم که مثل ساقه گیاه
باد و آفتاب و آب را	می‌مکد که زندگی کند
	(روی خاک از مجموعه تولدی دیگر)

در این دوره، یک نوع یکپارچگی و نزدیکی و آمیختگی با طبیعت، در نگاه شاعر پیدا می‌شود:

چه دور بود پیش از این زمین ما
به این کبود غرفه‌های آسمان
کنون به گوش من دوباره می‌رسد
صدای تو

صدای بال برفی فرشتگان (آفتاب می‌شود از مجموعه تولدی دیگر).

فروغ حتی از این فراتر می‌رود و به مرحله همذات‌پنداری با طبیعت می‌رسد. او سرانجام جزئی از طبیعت می‌شود:

دست‌هایم را در باغچه می‌کارم
سبز خواهم شد، می‌دانم، می‌دانم، می‌دانم
و پرستوها در گودی انگشتان جوهری‌ام
تخم خواهند گذاشت (تولدی دیگر از مجموعه تولدی دیگر).
فروغ معشوق خود را نیز یک نوع رُستی می‌پندارد:

طبیعت در شعر فروغ فرخزاد از انس و بختواکی با شعر تا حلول ۱۳۵۱۱۱

ای سراپایت سبز (باد ما را خواهد برد از مجموعه تولدی دیگر).

فروغ بارها به رویدن و شکوفه دادن انسان و امیدواری او اشاره کرده است:

شاید حقیقت آن دو دست جوان بود، آن دو دست جوان

که زیر بارش یکریز برف مدفون شد

و سال دیگر، وقتی بهار

با آسمان پشت پنجره همخوابه می شود

و در تنش فوران می کنند

فواره‌های سبز ساقه‌های سبکبار

شکوفه خواهد داد ای یار، ای یگانه‌ترین یار (ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد از همین مجموعه).

باور به رویدن انسان، در اسطوره‌های ایران نیز وجود داشته است. «حتی نخستین انسان‌ها نیز

به صورت گیاه از زمین رویدند. گیومرث (پیش‌نمونه‌ی انسان) بعد از سی سال پادشاهی طی یورش

دوم اهریمن از بین رفت و هنگام مرگ، نطفه‌ی او بر زمین ریخت (به یاد داشته باشیم که از دیرباز

ویژگی زنانگی و مادرانگی به زمین نسبت داده شده است). بعد از چهل سال، گیاه ریواسی از زمین

روید که دو ساق و پانزده برگ داشت. این دو ساق به دو انسان تبدیل و در آن‌ها «روان» داخل شد.

اینان همان مشیه و مشیانه نخستین زوج بشر هستند». (ذکاو، ۱۳۹۰: ۶۸۰-۶۸۱).

فروغ ضمن اینکه انسان‌ها را از گونه‌ی رویدنی‌ها می‌پندارد، با صفت هرزه، نومیدی و نفرت خود از

محیط بیرون را بیان می‌کند:

ما بر زمینی هرزه رویدیم

ما بر زمینی هرزه رویدیم (در آب‌های سبز تابستان از مجموعه تولدی دیگر).

«در فرهنگ اکثر ملت‌های جهان از جمله در ادبیات فارسی، زمین زن و آسمان مرد دانسته شده

است و شاید بتوان دلیل این امر را بارور شدن زمین به واسطه‌ی باران دانست. فمینیست‌های بوم‌گرا

براساس این نگاه جنسیتی به زمین، ظلم به زمین را با ظلم به زن در طول تاریخ همراه دیده‌اند و بر این

باورند که مردان همان‌طور که خود را مالک زنان خویش می‌دانستند و با آن‌ها هرگونه که می‌خواستند

رفتار می‌کردند، درباره‌ی زمین نیز نگرش و رفتار مشابهی داشتند» (پارساپور، ۱۳۹۱: ۱۹).

شفیعی کدکنی پس از ذکر برخی از «وصف‌های» فروغ می‌گوید:

«در مرکز تمامی این وصف‌ها نوعی ابهام و بی‌قراری وجود دارد؛ وصف‌هایی مانند آسمان کوتاه دلتنگ، زمینی هرزه، شب مسموم، ماه به گودی نشسته، ماه منقلب تار، گلّه مشوش ماهی‌ها، ذرات گیج ماه، گلی بی‌رنگ، جنگل سبز سیال، دریای مضطرب خونسرد، کوه غریب فاتح» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۵۶۸ - ۵۷۱).

«همان‌گونه که در آغاز بحث اشاره شد، ماه و مهتاب را به صورت مشببه یا استعاره برای معشوق (مرد) به کار برده است. باد و نسیم و ماه از جمله مواردی هستند که فروغ آن‌ها را در خلق این‌گونه تصاویر به کار می‌برد. گلی ترقی در توضیح بخش ذیل از شعر «تولدی دیگر» می‌گوید در این شعر می‌بینیم که چگونه بانوی شب در وصالی عاشقانه در ماه فرو می‌شود» (سیاهپوش، ۱۳۷۶: ۲۸).

دیدم که پوست تنم از انبساط عشق ترک می‌خورد

دیدم که حجم آتشی‌م

آهسته آب شد

و ریخت، ریخت، ریخت

در ماه، ماه به گودی نشسته، ماه منقلب تار

وی اضافه می‌کند: «باد و نسیم در اشعار فروغ جنبه‌ای جسمانی و شهوانی دارد و عنصری طبیعی و جزئی از مادر است» (همان: ۲۶). سپس این بخش از شعر تولدی دیگر را به عنوان مثال ذکر می‌کند:

و باد، باد که گویی

در عمق گودترین لحظه‌های تیره همخوابگی نفس می‌زند

حصار قلعه خاموش اعتماد مرا

فشار می‌داد.

دوره دوم شاعری فروغ از نظر محتوا و مضمون از تنوع بیشتری برخوردار است. او هم مسائل فردی و هم مسائل اجتماعی را مطرح می‌سازد. از طرفی دیگر اشعار شبه‌فلسفی و همچنین اشعاری با دیدگاه آپوکالیپسی می‌سراید:

آنگاه

خورشید سرد شد

طبیعت در شعر فروغ فرخزاد از انس و بخوانکی با شعر تا حلول ۱۳۷۱

و برکت از زمین‌ها رفت

و سبزه‌ها به صحراها خشکیدند

و ماهی‌ها به دریاها خشکیدند

و خاک، مردگانش را

زان پس به خود پذیرفت (آیه‌های زمینی از مجموعه تولدی دیگر).

فروغ، تمام مظاهر طبیعت را در حال نابودی می‌بیند و دریغ از کسی که برای آن‌ها فکری بکند و

چاره‌ای بیندیشد:

کسی به فکر گل‌ها نیست

کسی به فکر ماهی‌ها نیست

کسی نمی‌خواهد باور کند که باغچه دارد می‌میرد

که قلب باغچه در زیر آفتاب ورم کرده است

و ذهن باغچه دارد آرام آرام

از خاطرات سبز تهی می‌شود (دل‌م برای باغچه می‌سوزد از مجموعه ایمان بیاوریم...).

در چنین وضعیتی طبیعتاً کسی به فکر شاعر هم نخواهد بود تا او را به آفتاب و نور و آگاهی یا به

شادی و نشاط جمع گنجشکان برساند:

کسی مرا به آفتاب

معرفی نخواهد کرد

کسی مرا به میهمانی گنجشک‌ها نخواهد برد

پرواز را به خاطر بسپار

پرنده مردنی است (پرنده مردنی است از مجموعه ایمان بیاوریم...).

گرارد (Greg Garrard) در کتاب اکو کریتسیزم، «استعاره "آخرالزمان" را می‌کاود. نویسنده

خاستگاه این استعاره را اندیشه پیامبر ایرانی، زرتشت می‌داند... . گرارد با تحلیل متون

زیست محیط‌گرایی نوین، اعم از علمی و ادبی نشان می‌دهد که این متون اغلب بر تئوریک الگوی

تراژیک و پیش‌بینی حوادث ناگواری مبتنی بوده‌اند که در صورت نادیده گرفتن بحران‌های

زیست محیطی به طور قطع در آینده رخ خواهد داد. در واقع، چالشی که استعاره "آخرالزمان" در برابر

۱۳۸ // دو فصلنامه مطالعات نقد ادبی / سال هفدهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۱ شماره پنجاه و سوم

اکو کریتیسزم قرار می‌دهد، برخاسته از این حقیقت است که روایات مربوط به پایان دنیا بیش از هر چیز به "تخیل" وابسته است» (عمارتی مقدم، ۱۳۸۷: ۱۹۹).

حضور ویژه طبیعت در شعر فروغ، حتی شاعرانی را که در رثای او شعر سروده‌اند، تحت تأثیر قرار داده است؛ سهراب سپهری در مرثیه «دوست» درباره فروغ می‌گوید:

بزرگ بود / و از اهالی امروز بود / و با تمام افق‌های باز نسبت داشت / و لحن آب و زمین را خوب می‌فهمید... / و او به سبک درخت / میان عافیت نور منتشر شد / همیشه کودک‌کی باد را صدا می‌کرد / همیشه رشته صحبت را / به چفت آب گره می‌زد (سیاهپوش، ۱۳۷۶: ۳۳۳-۳۳۴).

شاملو در شعر «مرثیه» در رثای فروغ می‌گوید:

در جستجوی تو / بر درگاه کوه می‌گریم، / در آستانه دریا و علف. / به جستجوی تو / در معبر بادها می‌گریم، / در چارراه فصول، / در چارچوب شکسته پنجره‌ای که آسمان ابرآلود را / قابی کهنه... (همان: ۳۳۱).

۳. نتایج مقاله

شعر فروغ به گفته خود او و منتقدان و به گواهی اشعارش به دو دوره تقسیم می‌شود. دوره اول شامل مجموعه‌های اسیر، دیوار و عصیان و دوره دوم شامل مجموعه‌های تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد است. ظهور طبیعت در شعر او در این دو دوره با هم متفاوت است. در دوره اول فروغ تازه به طبیعت روی آورده است. او بیشتر نظاره‌گر آن است و از بیرون به آن می‌نگرد. طبیعت بیشتر به صورت تشبیه و استعاره و خیلی اندک به صورت جاندارانگاری و نماد در شعر فروغ تجلی می‌یابد. بیشتر تشبیهات به صورت کامل و واضح است. استعاره‌های او نیز دیرپاب نیستند.

در دوره دوم شعر فروغ، طبیعت ظهوری سراسر دگرگون دارد؛ کاربرد تشبیه و استعاره کاهش می‌یابد و بر میزان جاندارانگاری و نماد افزوده می‌گردد. پدیده‌های نظیر درخت و آب و آتش و خاک و باد و گنجشک و کبوتر و پرنده و درخت و باغچه و چمنزار و زمین و آسمان و ماه و ستاره و خورشید و روز و شب و دریا و اقیانوس و غیره، به صورت نماد درآمده‌اند و آن‌ها به گونه‌ای جاندار بازنمایی شده‌اند.

فروغ، پیوند عاطفی و احساسی استوار و ژرفی با طبیعت برقرار می‌کند. در دوره نخست، طبیعت برای فروغ پدیده‌ای بیرونی است؛ ولی در دوره دوم به درون شاعر راه می‌یابد. همان‌گونه که فروغ

طبیعت در شعر فروغ فرخزاد از انس و بمخوابگی با شعر تا حلول ۱۳۹۱

می گوید شعر در دوره اول در او حلول نکرده بود؛ بلکه با او همخوابه بود. طبیعت نیز در دوره اول با فروغ همخوابه است و در دوره دوم در او حلول می کند. فروغ در این دوره، انس روزافزونی با طبیعت دارد؛ تا جایی که به مرحله همذات پنداری با طبیعت می رسد و سرانجام جزئی از طبیعت می شود و دستانش را در باغچه می کارد. او تن خود را ساقه گیاهی می داند که باد و آفتاب و آب را می مکد که زندگی کند. فروغ حتی معشوق خود را نیز یک نوع رُستنی می پندارد. او باور اسطوره ای ایرانی به رویش انسان را وارد شعر خود می کند.

به طور کلی، پدیده های خوشایند طبیعی در شعر فروغ، نشانگر ویژگی ها و آرمان های والای انسان از نگاه او هستند. در شعر فروغ، پدیده های طبیعی ذیل به گونه ای خوشایند و دلخواه و مطلوب بازنمایی شده اند:

الف. آسمان، ستاره ها، آفتاب یا خورشید، مهتاب یا ماه، نور: این دسته با جهان فرازین، کمال و برتری، آزادی و رهایی، نور و روشنی و آگاهی پیوند دارند. از سوی دیگر، (در اسطوره ها با نگاهی مثبت و از نظر فمینیست ها با دیدگاهی منفی) با مردانگی مربوطند.

ب. مرغ، پرنده، گنجشکان، کاکلی و غیره: این گروه از جانوران، نماد مظلومیت، دلسوزی، بی آزاری و رهایی و سرود و شادی هستند.

ج. زمین، گلشن، گیاه، ساقه، کشتزار، باغچه، درخت، شاخه، برگ، شکوفه، کاج و غیره: این دسته بازنمایانده رویش و بالندگی و باروری و سبزی و خرمی هستند. آن ها همچنین (در اسطوره ها به صورت مثبت و از نظر فمینیست ها با نگاهی منفی) با زنانگی و باروری مربوطند.

د. آب، باران، شبنم، کارون، ساحل، نسیم و مانند آن: این گروه، یادآور پاکی و شادابی و طراوت و لطافت هستند.

هـ. شعله، آتش، شرر، سوز، گرما و جز آن: نمایانگر عشق و شور و هیجان هستند.

تمام فصل ها در شعر فروغ حضور دارند؛ اما تابستان و بهار خوشایند نمایانده شده، زیرا یادآور شادی های گذشته است. پاییز و زمستان برای او ناخوشایند و ملال انگیز و نشانه مرگ است. بازنمایی خوشایند از طبیعت بستگی به احوال درونی شاعر در موقعیت های گوناگون دارد. او گاهی شاد است و آوازهای شاد طبیعت را از لبان معشوق می نوشد (می شنود)؛ ولی در جایی دیگر با نگاهی منفی، طبیعت را افسونکار می داند.

در شعر فروغ، لجنزار، سنگلاخ، سنگ (نماد سنگدلی و بی‌عاطفگی)، شب، مار، کلاغ (نماد آدم‌های ملامتگر و سخن‌چین)، به صورت نامطلوب و ناخوشایند بازنمایی شده است. فروغ باد را نماد مرگ و نیستی و ویرانگر می‌داند. او ابرهای سیاه را مانع روشنی و شادی و باعث تیرگی نور خورشید می‌شمارد.

نگاه منفی یا مثبت فروغ به مظاهر طبیعت، تا اندازه‌ی زیادی تحت تأثیر سنت ادب فارسی است. او از این لحاظ، چندان نگاه دگرگون و دگرسانی (نظیر سهراب سپهری) به طبیعت ندارد.

فروغ، متأثر از اساطیر، معشوق (مرد) را به گونه‌ای خوشایند به آسمان، ماه و خورشید تشبیه کرده است. این امر مورد انتقاد فمینیست‌هاست؛ زیرا مرد را در جایگاهی والاتر و مالکانه قرار می‌دهد. باد نیز جایگاه شهوانی مردانه‌ای در اشعار او دارد. از سوی دیگر، فروغ خود (زن) را به «پرندۀ و مرغ (خُرد و کوچک و ضعیف و مظلوم) در دل آسمان (مرد)»، «زمین و کشتزار و سبزه‌زار (منفعل و پذیرنده و چشم‌به‌راه و بارور و فرودست)»، به «شبمی ناچیز در برابر خورشید (مرد)»، به «سنگلاخی ناپاک در برابر باران شوینده (مرد)» و به «لجنزاری در برابر مهتاب (مرد)» مانند کرده است. او گاهی مرد را به گونه‌ای ناخوشایند و هولناک به شب مانند کرده است. گاهی نیز او را مانند سنگی بی‌رحم و طبیعت قدرتمند و شکننده بازنموده است.

فروغ به‌طور ناخودآگاه، فرهنگ تاریخی و باورهای اسطوره‌ای مردسالار را بازتولید می‌کند. او مرد را به گونه‌ای والا، نورانی، فعال، پاک و پالاینده بازنمایی می‌کند؛ درحالی‌که زن کوچک، ضعیف، پذیرنده و آلوده است. در واقع، عقاید فروغ برعکس دیدگاه فمینیست‌هاست. با وجود همه نوآوری‌هایی که فروغ در عرصه‌ی وارد کردن طبیعت به شعر دارد، رویکرد و نگرش او به طبیعت سراسر پیشروانه و بدیع نیست. بیشتر مضامین طبیعی شعر او به گونه‌ای در باورهای اسطوره‌ای - تاریخی یا ادبیات فارسی پیشینه دارد. از نگاهی دیگر، فروغ پدیده‌های طبیعت را در حال نابودی می‌بیند و افسوس می‌خورد که کسی در اندیشه‌ی چاره‌ای برای آن‌ها نیست.

طبیعت در شعر فروغ فرخزاد از انس و بنحوایی با شعر تا حلول ۱۴۱۱

کتابشناسی

- براهنی، رضا. (۱۳۷۱). **طلا در مس (در شعر و شاعری)**. چاپ اول. تهران: رضا براهنی.
- پارساپور، زهرا. (۱۳۹۱). «نقد بوم‌گرا، رویکردی نو در نقد ادبی». نقد ادبی. پاییز. س ۵. ش ۱۹. صص ۷-۲۶.
- پورشهرام، سوسن. (۱۳۸۷). «پژوهشی نو در شعر فروغ فرخزاد». بهار ادب. سال اول. زمستان. ش ۲. صص ۹۱-۱۱۲.
- ذکاو، مسیح. (۱۳۹۰). «درآمدی بر بوم‌نقد». نامه نقد: مجموعه مقالات نخستین همایش ملی نظریه و نقد ادبی در ایران. به کوشش محمود فتوحی. تهران: خانه کتاب. صص ۶۷۷-۶۹۷.
- زرقانی، سیدمهدی. (۱۳۹۰). «تحلیل تعامل سه شاعر زن با نمونه‌ای از سنت فرهنگی رایج ایرانی». پژوهش زبان و ادبیات فارسی. بهار. ش ۲۰. صص ۲۲۹-۲۵۶.
- سیهپوش، حمید. (۱۳۷۶). **زنی تنها: یادنامه فروغ فرخزاد**. چاپ اول. تهران: نگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۰). **با چراغ و آینه در جستجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر ایران**. چ سوم. تهران: سخن.
- همو. (۱۳۸۷). **ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت**. چاپ پنجم. تهران: سخن.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۶). **نگاهی به فروغ**. چاپ سوم. تهران: مروارید.
- صادقی شهپر، رضا و جعفری، سید حسین. (۱۳۹۱). «نمادپردازی در شعر فروغ فرخزاد با تکیه بر نمادینگی آب». ادب و عرفان (ادبستان). دوره ۴. ش ۱۳. صص ۶۳-۷۶.
- عمارتی‌مقدم، داوود. (۱۳۸۷). «معرفی و نقد کتاب اکو کریتیسیم». نقد ادبی. زمستان. سال ۱. شماره ۴. صص ۱۹۵-۲۰۶.
- فرخزاد، فروغ. (۱۳۸۳). **مجموعه اشعار**. چاپ اول. تهران: شادان.
- کینی، مایکل. (۱۳۸۵). «زیست‌بوم‌گرایی». مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی. رابرت اِکلشال و دیگران. ترجمه محمد قائد. چاپ دوم. تهران: نشر مرکز. صص ۲۷۵-۳۱۱.
- مرادی کوچی، شهناز. (۱۳۷۹). **شناخت‌نامه فروغ فرخزاد**. چاپ اول. تهران: قطره.
- مشرف آزاد تهرانی، محمود (م. آزاد). (۱۳۷۶). **پریشادخت شعر: زندگی و شعر فروغ فرخزاد**. چاپ اول. تهران: ثالث.
- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۸۸). **چشمه روشن: دیداری با شاعران**. چاپ دوازدهم. تهران: علمی.